

سیمای زن در شعر تغزلی فارسی*

پیشدرآمد

سیمای زن در شعر تغزلی ایران انسانی‌ترین رنگ و بوی را دارد. زن در اساطیر و افسانه‌ها دستخوش امیال خدایان یا اراده آسمان است، حال آنکه در شعر عاشقانه پناه خواهش دل و پسند خود می‌رود و احساس پیچیده خویش را می‌نمایاند. تاریخ بلند ادب قدیم پارسی جز دوره‌ای کوتاه چنین سیمایی از زن ننموده است. مبادی اخلاقی و موازین اجتماعی را باید موجب عمده این کمبود دانست. با رواج اندیشه عرفان پس از سده پنجم هجری، سیمای (و جمال) زن بیشتر از کمالات خداوندی دانسته شده که باین نشان یا بصورتی مطلق تجلی یافته است.

از آنجا که نگارنده پیش‌ازین درباره تاریخ شعر تغزلی فارسی نوشته است^۱، در اینجا می‌خواهد با رده‌بندی، تصویر و تمورهای پرداخته از زن، سیمایی از او را که در شعر عاشقانه به اوج اعتلا رسید مطرح نماید. نخستین هدف این گفتار بدست دادن تصویربست ازین سیر تکامل با مروری سراسری بر افسانه و تاریخ (تجلی) سیمای زن. مقصود دوم این بررسی مقایسه‌ایست میان تصویر زن در نظم عاشقانه و سیمای زن در شعر عارفانه.

مقصود سوم کنکاش در این نکته است که چگونه وصف تصویر و سیمای زن در شعر عاشقانه پرداخته شد.

۱- منابع توصیف سیمای زن

آثار زیر نمونه‌هایی از سیمای زن در شعر داستانی و تغزلی فارسی دربر دارد:

نام اثر (باتعین نام قهرمان)	تاریخ نظم	گوینده	اصل
زن داستان	کتاب		داستان
۱- ورقه و گلشاه	سده ۱۱ و ۱۰ (میلادی)	عیوقی	عربی

* این مقاله را خانم دکتر امیکو اوکادا، ایرانشناس و استاد بخش فارسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، در کنفرانس سالانه شرقشناسی ژاپن در ماه نوامبر ۱۹۸۴ در دانشگاه کی‌ئو در توکیو بزبان ژاپنی ارائه نمود.

۱- امیکو اوکادا، تاریخ شعر تغزلی فارسی، نشریه دانشگاه مطالعات خارجی توکیو - شماره

یونانی	عنصری	سده ۱۰ و ۱۱	۲- وامق و عذرا
پارسی	فخرالدین گرگانی	۱۰۵۴-۱۰۴۰ (میلادی)	۳- ویس و رامین
عربی	نظامی	۱۱۸۱-۱۱۷۷	۴- خسرو و شیرین
ایرانی	نظامی	۱۱۸۸	۵- لیلی و مجنون
			۶- دیگر آثار:
مصری	امانی	۱۰۸۳	یوسف و زلیخا
ایرانی	نظامی	۱۱۹۷	هفت پیکر
ایرانی	امیر خسرو	۱۳۰۱-۱۲۹۸	شیرین و خسرو
عربی	امیر خسرو	۱۳۰۱-۱۲۹۸	مجنون و لیلی
ایرانی	خواجو	۱۳۳۱/۲	همای و همايون
ایرانی	خواجو	۱۳۴۱/۲	گل و نوروز

شعرهای داستانی عاشقانه که سیما و تصویری از زن می‌پردازد بیشتر پنج اثر نخستین است. سیمای زن در ورقه و گلشاه و لیلی و مجنون را می‌توان همانند دانست، و نیز این تصویر در وامق و عذرا و خسرو شیرین شبیه است. نگارنده می‌خواهد در اینجا سیمای شیرین را به‌وصف آورد زیرا که تصویر زن در منظومه خسرو و شیرین با شرح تاریخی، افسانه‌ای و حماسی و ویژگیهای دیگر همراه است. از آنجا که داستانها و سروده‌های یاد شده در ردیف ۶ بالا مایه ذوق عارفانه دارد، یا که تصویر خاصی ارائه نمی‌کند، در اینجا از آنها می‌گذریم.

۴- مآخذ توصیف سیمای شیرین

الف - تاریخ بلعمی^۲

تألیف این اثر ادبی - تاریخی که نگارش فارسی تاریخ بلعمی است در سال ۹۳۶ به‌انجام رسید. نویسنده این کتاب در دربار سامانیان مقام وزارت داشت. در این اثر شیرین کنیزی یونانی در دربار خسرو پادشاه ساسانی معرفی می‌شود.

ب - شاهنامه^۳

این منظومه حماسی و مردمی را فردوسی در سال ۱۰۱۰ به‌پایان آورد. ۱۳۵۵ بیت داستان خسرو و شیرین که بر پایه تاریخ پرداخته شده در پایان این اثر عظیم آمده است. در این منظومه ساخت و بافت اصلی شعر داستانی عاشقانه تقریباً محفوظ مانده و شیرین در سیمای يك زیبا روی یونانی وصف شده است. نظامی گنجوی اثر شیرین و خسرو خود را از روی شاهنامه ساخت^۴.

پ - ویس و رامین^۵.

۲- بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، تهران، ۱۹۵۸، ص ۲۲۵ تا ۲۵۶.

۳- فردوسی، شاهنامه، جلد ۹، تهران، ۱۹۳۵، ص ۲۸۶۸ تا ۲۹۴۳.

۴- نظامی، خسرو و شیرین، تهران، ۱۹۵۴، ص ۱۶۵.

۵- فخرالدین گرگانی، ویس و رامین، تهران، ۱۹۵۸.

این اثر، مرکب از ۸۵۰۰ بیت شعر تغزلی، بوسیلهٔ فخرالدین گرگانی، شاعر درباری زمان خود، در فاصلهٔ سالهای ۱۰۴۰ تا ۱۰۵۴ ساخته شد. ترکیب این مثنوی در کار نظامی تأثیر بسیار نهاد و این شاعر در آثار خود ازین کتاب سخن آورده است.^۶

ویس و رامین بیشتر به وصف درگاه شاه، وضع اجتماعی ویس، نامه‌ها و گفت‌وگوها، مناظر طبیعت، زندگی ویس و دلدادۀ او می‌پردازد. نظامی نیز درینباره سخن آورده، گرچه (محتوای) این اثر با موازین و قیود اخلاقی آندوره ناسازگار بوده است.^۷

ت - مجمل‌التواریخ والقصص^۸

این اثر ادبی و تاریخی که نویسندهٔ آن شناخته نیست در سال ۱۱۲۶ فراهم آمده و حاوی مجموعه داستانهایی از دورهٔ اساطیری تا عهد سلجوقی است. محتوای این اثر (در وصف شیرین) به تاریخ بلعمی شبیه است.

ث - خسرو و شیرین^۹

این کتاب از ۶۵۰۰ بیت شعر تغزلی و میان سالهای ۱۱۷۷ تا ۱۱۸۱ ساخته شده است. خسرو و شیرین بویژه از نظر تصویر پردازی سیمای شیرین اثری عالی است.

۳- سیر تکوین و تکامل سیمای شیرین

در تاریخ بلعمی، سیمای شیرین صورت ساخته و پرداخته‌ای دارد. در اینجا به شکافتن این نکته می‌پردازد که چگونه مایه‌های اثر نخست در ساختن اثر اصلی (مورد نظرها) بکار گرفته شد.

دورهٔ نوجوانی شیرین

شیرین که باید ملکهٔ سرزمین ارمن شود، دختر بیست بس زیبا بسان پری. چشمان سیاهش به چشمهٔ آب حیات در ظلمات می‌ماند؛ پوست و چهره‌اش سیمگون و نرگس چشمانش خواب‌آلود و خموا است. دو رخسارش چون گل سوری سرخ و عطر آگین است و «لبش شیرین و ناهش نیز شیرین». هفتاد ندیمهٔ پریش او را همراهند. شیرین و ندیمگان او بی‌اختیار از احساس شادی و خوشی لیریزند، همچنانکه غنچه‌های شاداب بی‌اراده می‌شکند. در این میان، تصویر جوانی به این زیبارویان که در چشمه چون آفتاب می‌درخشند، نموده می‌شود. شیرین، شیفتهٔ این صورت، دل می‌بازد و قرار از دست می‌دهد.

شیرین جامی بیاد محبوب ندیده برمی‌گیرد و عهد می‌کند تا تنها به‌دیدار او رود.^{۱۰} منابع الف، ب و ت یاد شده به‌وصف زیبایی شیرین نپرداخته‌اند، زیرا که شیرین

۶- نظامی، همانجا، ص ۱۲۰، ۲۸۰ و ۳۰۲.

۷- همانجا.

۸- Anon، مجمل‌التواریخ والقصص، تهران، ۱۹۳۹، ص ۷۸ تا ۸۲.

۹- نظامی، همانجا.

۱۰- نظامی، همانجا، ص ۴۸ تا ۷۳.

درین منابع زر خریدی یونانی است. این نکته موجب تفاوت عمده‌ای نه تنها در پرداخت داستان، که در توصیف سیمای زن اول آن شده، چندانکه نظامی او را در جایگاه شاهزاده خانمی نهاده است.

تصویر یاد شده (که به دختران در چشمه نموده شد) از خسرو بود که درباریان نزدیک او آنرا سهار به چشم شیرین درآوردند تا وی را به بند عشق گزفتار کنند. پیداست که نظامی چنین طرحی را برای داستان می‌پسندد، زیرا که در آثار دیگرش نیز داستان را بر این الگو نهاده است.^{۱۱}

وصف زیبایی شیرین (در اثر نظامی) مانند سیمای شاهدخت‌ها در داستانهای حماسی - افسانه‌ای فردوسی است.^{۱۲}

زیبارویی در چشمه

شیرین، در لباس مبدل غلامان، سواره از قصر می‌گریزد و به جستجوی جوانی که تصویرش را دیده است می‌رود. کوه و بیشه را از گذر راهی سخت و گل‌آلود پشت‌سر می‌گذارد و در مرغزار به چشمه‌ساری می‌رسد.

شیرین بربل چشمه می‌ایستد، و آنگاه پوشیده در جامه‌ای از ابریشم سبز، تن به آب چشمه می‌سپارد. گویی ثریا جامه زمرد دربر کرده یا که برگهای سبز سوسن برگلبرگ سپید پیچیده است.

قضا را خسرو که براسب خود در مرغزار هرسو می‌تازد، به آن کنار می‌رسد و پری پیکر را در چشمه می‌بیند.^{۱۳}

این بهره داستان در منابع «الف» تا «ت» یاد شده نیامده است. آیا شاعر در این صحنه از ناهیتا، الهه ایران باستان، یاد می‌آورد؟ چنین می‌نماید که حال و هوای گنجه، دیار شاعر، در این جلوه بلند خیالپردازی اثر داشته است. در يك فرهنگ قدیم جغرافیایی در وصف گنجه آمده است: «دژی است در يك منزلی شهر بنام هرک! آنجا درخت فراوان می‌روید و آبگیری هست...»^{۱۴} گفته‌اند که اهالی گنجه از گرمای تابستان به این حوضه مصفا که از منظره کوهسار و آب برخوردار بود پناه می‌بردند.

روح عزت نفس

(بسختن نظامی) «شیرین و خسرو سرانجام یکدیگر را دیدند و در بند عشق افتادند. خسرو خواستار آن زیبا روی شد، اما شیرین روی گردانی می‌نمود. خسرو را تاج و تخت می‌بایست. شیرین خواست تا او را از اندیشه دلدادگی بگرداند و به بازیافتن دیهیم از دست رفته بدارد.

اما چندانکه خسرو باز به تخت و دستگاه رسید، دلدار شیرین را از یاد برد.

۱۱- نظامی، اسکندرنامه.

۱۲- فردوسی، شاهنامه، جلد ۸، همانجا.

۱۳- نظامی، همانجا، ص ۷۳ تا ۸۸.

۱۴- زکریای قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت، ۱۹۶۵، ص ۵۲۳.

شیرین، این شهدخت لبریز از آرزوی وصال، خود را بر بلندی قصری در میان ریگهای سوزان زندانی ساخت. «۱۵»

شاهنامه داستان را چنین آورده که شیرین زیبا روی، که وقتی دلدار خسرو بود، در نخجیر گاهی چشم به راه اوست. «۱۶». اما در اینجا سخنی از دژ یا قصر نیست. در ویس و رامین، دژی که زن اول داستان در آن گرفتار و در انتظار مانده، از صحنه‌های اصلی داستان است، زیرا که اینجا دیدار گاه پنهانی دلدادگان می‌شود. «۱۷». در هر یک از این داستانها دژ یا قصر، جایی که قهرمان زن داستان به آزمون اراده و سرسختی خود در آن گوشه می‌گیرد، بطور مؤثر بکار گرفته شده است. قصر شیرین، جایی در مرز کنونی ایران و عراق، نامی است که اینک ازین قصر بیادگار مانده است.

حسد

(دنباله داستان نظامی چنین است): «خسرو با مریم، دختر امپراتور روم که او را در بازگرفتن تاج و تخت یاری کرده بود، عروسی کرد. او پس از آنکه دانست که قصری که شیرین آنجا گوشه گرفته نزدیک کاخ خسرو است، از حسد آرام نداشت. ملکه خسرو را سخت به سرزنش گرفت که در افسون آن ساحره (شیرین) درآمده است، و «به تاج و تخت امپراتوری روم» سوگند خورد که خود را بر پیمان سیاه حلق آویز خواهد کرد. شیرین نیز در دل به مریم حسد می‌ورزید. «۱۸»

از نظر تاریخی حقیقت دارد که خسرو پرویز شورش را که در میانه تحویل قدرت سیاسی در سالهای ۵۹۰ و ۵۹۱ میلادی برخاسته بود بیاری امپراتور روم پسر کوب ساخت و در سال ۵۹۱ دختر امپراتور را به همسری گرفت و نیز تاج و تخت را باز یافت. «۱۹». در تاریخ بلعی، شاهنامه و مجمل‌التواریخ و القصص نام مریم برابر سابقه تاریخی آمده اما هیچگونه شرحی در قضیه داده نشده است. تنها شاهنامه، آنهم در سه عبارت، این اندازه آورده است که «چون مریم بانوی اول دربار بود، شیرین همواره دو رخسار را زرد داشت.»

عشق جادویی

(در شرح نظامی) «کوهکن جوان، فرهاد، به شیرین که بانتظار دراز وصال بار در قصر گوشه گرفته بود، دل‌بست. جوان بیچاره بشنیدن صدای دلنواز شیرین از خود

۱۵- نظامی، همانجا، ص ۱۴۱ تا ۱۷۵.

۱۶- فردوسی (شاهنامه)، جلد ۹، همانجا، ص ۲۸۷۱.

۱۷- فخرالدین گرگانی، همانجا، ص ۱۷۵، ۱۸۱ و ۱۹۰.

۱۸- نظامی، همانجا، ص ۱۹۵ تا ۱۹۹.

۱۹- بلعی، همانجا، ص ۲۱۰.

فردوسی، جلد ۹ شاهنامه، ص ۲۸۷۵.

همانجا، ص ۷۹.

بیخود شد، سر به کوه و بیابان گذاشت، زار می‌گریست و از خورد و خواب برید. شیرین دلندش چون نسیم دلتواز بهاری براو گذشت، پیاله‌ای به‌جوان دل‌باخته داد و گفت که آنرا بیاد او بنوشد. دل‌باختگی این کوهکن جز دل‌بستگی خسرو است که دربند امیال خاکی است.

خسرو از دل‌باختگی کوهکن جوان که سوز عشق در سینه داشت نگران بود و طرحی پداندیشانه در کار او ریخت و پیای مرگش راند. شیرین بر مرگ دل‌داده نامراد شیون آورد و بیادبودش بنای آرامگاهی ساخت.^{۲۰}

این بهره از خسرو شیرین که در ۵۵۰ بیت به‌وصف حال فرهاد پرداخته یکی از مهمترین بخش‌های این قصه دل‌دادگی است. شیرین زیبا روی به‌عشق پرسوز دل‌داده جوان پاسخی نمی‌دهد، و نیز از سخن و رفتارش پیداست که از رنج و درد دل‌باخته خود آگاه نیست. خسرو هم در دنیایی جدا از فرهاد است. در تاریخ بلعمی يك سطر در اشاره به «زیبا رویی که فرهاد به‌عشق او گرفتار آمد» و در مجمل‌التواریخ والقصص سه سطر درباره «امیری بنام فرهاد که به‌عشق شیرین زیبا روی درافتاد و بیستون را برید» آمده است.^{۲۲}

این زمینه و مایه داستان از راه قصه‌ها و افسانه‌ها در گوشه و کنار ایران پراکنده شده و نیز در آثار دیگر نظامی اثر نهاده است.^{۲۳}

مرگ رقیب

(دنباله سخن نظامی چنین است): «مریم، همسر خسرو و رقیب شیرین، چشم از جهان بست. گویند که شیرین زهری تلخ‌تر از شرنجک فراق برای مریم، بانوی خسرو، فرستاد و او نوشید. اما براستی زهری در میان نبود. شیرین مریم را با افسون و جادوی اراده از میان برداشت.

پیام مرگ رقیب برای شیرین گل و خار آورد. گل آن، شادی‌رهایی از بند حسد بود. اما خار این گل بیم شیرین از اندوهی بود که دیر یا زود به‌او روی می‌نمود.^{۲۴}

از مرگ مریم، بانوی خسرو، شرح کوتاهی در شاهنامه آمده، اما اینهمه گواه دل‌سختی شیرین است:

«شیرین با بانوی خسرو در کاخ او می‌زیست. از آنجا که مریم بانوی شاه بود، شیرین همواره دلی پرانده و رخساری زرد داشت. او سرانجام هم بانوی خسرو را با زهر کشت، بی‌آنکه کسی بدین راز پی‌برد. پس از مرگ مریم، اندرون شاه به‌شیرین

۲۰- نظامی، همانجا، ص ۲۱۵ تا ۲۶۲.

۲۱- بلعمی، همانجا، ص ۲۲۱.

۲۲- همانجا، ص ۷۹.

سپرده شد و خاطر او آسود.» ۲۵

نظامی که به سیمای و تصویر شیرین در قصه‌های عاشقانه توجه داشته است می‌گوید: «از قصه زهر بگذر»، و او در منظومه‌اش کلمه «همت» را می‌آورد تا حرمت شیرین را نگاه داشته باشد.

بار آندوه

(به گفته نظامی): «پس از مرگ مریم نیز خسرو شوقی به همسری با شیرین نشان نمی‌داد. شیرین ازین پیوند خوشی و آسوده دلی می‌خواست، چنانکه پنداری این موهبت ها را در بازار می‌فروشد.»

«خسرو با این هوسبازی و افسونگری بر نیامد، و بر آن شد که دختری زیبا از اصفهان را به همسری گیرد.»

«شیرین همه شب از سر درد و نومیدی گریست و در قصر تنهای خود به خداوند

نالید.» ۲۶

وصف شب هجران که در ۴۹ بیت آمده و توصیف صبح روشنی که در میان مناجات طلوع می‌کند از زیباترین جلوه‌های تصویر طبیعت در این اثر است. از چهار مأخذ یاد شده دیگر، در سه اثر وصف شب نیامده، ۲۷ و تنها در ویس و رامین از شب هجران سخن رفته است. در این اثر، تاریکی نشانه تیره بختی مردم گرفته شده، اما خسرو و شیرین بر آندوه تنهایی و کوه غم فراق که بردل شیرین سنگینی می‌کند تأکید نهاده است. چنین می‌نماید که نظامی سراینده منظومه‌های داستانی عشقی در آثار خود از خاقانی (شروانی) که از همان ولایت او برخاسته و در فن استعاره و تشبیه استاد بوده، تأثیر پذیرفته است. ۲۸.

ناسازگاری

(به دنباله داستان بنگریم): «خسرو با آنکه زنی زیبا از اصفهان را به همسری گرفته است، هوای شیرین را سخت در دل دارد. او به نژی که شیرین آنجاست می‌رود، اما دروازه آنرا بروی خود بسته می‌بیند. شیرین به بام می‌رود و بدیدن چهره و بالای خسرو که چون صبح روشن است سست می‌شود، اما می‌پندارد که اگر خود را در برابر او خوار کند نامش چون ویس (دلدار رامین) در جهان پست خواهد شد.

«شیرین زیبا دروازه بارو و سرای را می‌بندد و آنگاه چهره می‌آراید و با جامه‌ای

نفیس و میان بندی از زر و جواهر، آراسته چون پیراهن چین، به ایوان قصر می‌رود.

۲۵- فردوسی، جلد ۹ شاهنامه، ص ۲۸۷۵.

۲۶- نظامی، همانجا، ص ۲۸۹ تا ۲۹۳.

۲۷- فخرالدین گرگانی، همانجا، ص ۶۵ تا ۶۳.

۲۸- وحید دستگردی، گنجینه گنجوی، تهران، ۱۹۵۶. سعید نفیسی، احوال و آثار نظامی گنجوی، تهران، بی‌تا.

«شیرین در برابر خواهش خسرو که می‌خواهد در سرای را بگشایند، تندی نشان می‌دهد و می‌گوید که خسرو می‌بایست چنانکه رسم درگاه است تخت روانی برایش می‌فرستاد، و سپس بر او سرزنش می‌بارد که چرا ناروای آرزوی دل خود زنی دیگر را به همسری گرفته است. شیرین زیبایی قامت را در پیراهن حریر جلوه می‌دهد و دانه های اشک چون گوهر تابان از چشم می‌بارد، سرشکی که عالم را به شور می‌اندازد. او هر گونه داستان می‌سازد تا دل خسرو را به بند آورد و هر عشوهای در کار می‌آورد تا او را گرفتار عشق خود سازد. گفت و گوی آندو به درازا می‌کشد، اما شیرین سرسخت می‌ماند و تا خسرو تن به ازدواج نمی‌دهد، دروازه سرای را بر او نمی‌گشاید» ۲۹.

شاهنامه سخنان شیرین را در چهار بیت کوتاه کرده است: شیرین بدیدن روی خسرو، در ایوان نمایان می‌شود و با صدای شیرین* و موزون خود، آرام و شورانگیز، از گذشته یاد می‌کند.

خسرو که اشک خون بر چهره شیرین روان می‌بیند، سرشک از چشم می‌بارد و او را همراه با ۴۰ یار وفادارش روانه قصر خود می‌کند.^{۳۰}

این شیوه (توصیف) در ویس و رامین هم دیده می‌شود. در این اثر جوان دلداده به سرای دلدار می‌آید اما او در بهرویش نمی‌گشاید، به ایوان می‌رود و گفت و گوی بلندی سرمی‌گیرد.^{۳۱}

این صحنه زمینه‌ایست برای سازی که در پایان پیدا می‌آید.

وصال

«با آنکه شیرین و خسرو با سخنان نوشین عشق و عهد و سوگند محبت به آشتی می‌رسند، شیرین همچنان می‌خواهد که پیوند زناشویی میانشان بسته شود و خسرو پیمان می‌نهد که این آیین انجام پذیرد.

«در روزی فرخنده، عروسی باشکوهی برگزار می‌شود. در میان یکهزار شتر و یکهزار اسب زیب و زیور گرفته، با بار صندوقهای رخت و پانصد فرش زربفت، تخت روانی از طلا عروس زیبا را در حلقه اسبان و ازابه‌های رنگارنگ که چون طاووس آراسته‌اند به خانه بخت می‌برد.

چون تخت روان شیرین به قصر خسرو می‌رسد، شادی از زمین برمی‌جوشد. خسرو مؤبدی را می‌خواهد و پیوند زندگی برابر آیین زردشت بسته می‌شود.»^{۳۲}

داستان عروسی شیرین در شاهنامه چنین است:

«چون خسرو خواست تا شیرین را برابر آئین و کیش به همسری گیرد، سران و بزرگان کشور سخت مخالفت نمودند. مؤبدی زردشتی پیشگویی کرد که (با این وصلت)

۲۹- نظامی، همانجا، ص ۳۰۵ تا ۳۴۷.

۳۰- فردوسی، همانجا، جلد ۹، ص ۲۸۷۱/۲.

۳۱- فخرالدین گرجانی، همانجا، ص ۳۰۸ تا ۳۳۴.

۳۲- نظامی، همانجا، ص ۳۸۴ تا ۳۸۷.

تبار پاك خسرو خواهد آلود و شهزاده‌ای خوب گهر زاده نخواهد شد. پس سفارش رایزنان، جامی از خون گرم به درگاه آوردند و بزرگان دربار آنرا دست به دست گرداندند، پس آن خون را دور ریختند و جام را با آب و خاک شستند و پاك ساختند. آنگاه چون شراب و مشك و گلاب در جام ریختند، تلالویی چون آفتاب یافت. بدینراه، آن شومی زدوده شد.

خسرو ازین آیین شادی نمود و شیرین را به شهبانویی برگزید^{۲۳}. چنین می‌نماید که چون در داستان شاهنامه شیرین در اصل زیبارویی رومی شناخته شده، همسری خسرو با او که کافرکیش بوده نخست ناشایست انگاشته شده است. در خسرو و شیرین نظامی صحنه‌ایست که در آن يك بار خدمتگار و یکبار ندیمه‌ای در شب عروسی جای عروس را می‌گیرند. پیداست که این صحنه از شب وصال موصوف در ویس و رامین گرفته شده است زیرا که در روند داستان نظامی چنین صحنه‌ای به آن اندازه که در ویس و رامین است، ضرورت ندارد^{۲۴}. اینگونه جایجایی ندیمه و عروس در داستان «تریستان و ایزوت»^{*} هم دیده می‌شود.

سخن‌ان شیرین

(نظامی داستان را چنین دنبال می‌کند): «شیرین همراه خسرو تن شست و خود را پاك ساخت، نیایشگاهی برپا داشت، کردار نیک پیشه کرد و خواست تا نیک‌بختی ارمغان جهانیان باشد. او از خسرو خواست تا دانا‌بان و خردمندان را بخواند تا وی را در همه چیز بیاموزند، درباره کائنات، فرشتگان، روح، مرگ، پیامبر... خسرو از همه این معارف بهره یافت، اما سالخورده شد و از تخت کناره جست.

شهزاده‌ای سرکش و ناسپاس که فرزند خسرو از ملکه پیشین بود، بر تخت نشست و پدر را زندانی ساخت. در این روزها تنها شیرین بود که به حال خسرو می‌رسید و دل‌داریش می‌داد.»^{۲۶}

در تاریخ بلعمی آمده است: «خسرو با آنکه ۱۳ تا ۱۷ پسر داشت، هیچیک را اجازه وصلت نمی‌داد. شیرویه از آن میان بر او شورید و بر تخت چیره شد و خسرو را در

۳۳- فردوسی، جلد ۹ شاهنامه، ص ۲۸۷۲/۵.

۳۴- فخرالدین گرجانی، همانجا، ص ۷۶ تا ۷۹.

۳۵- گک، اشتراسبورگ، تریستان و ایزوت، (نشر) ایکوبوندو، ۱۹۷۷، ص ۱۲۱.

فصل به دیه (تریستان و ایزوت)، (نشر) ایوانامی‌شوتن، ۱۹۸۵، ص ۵۵.

* سرگذشت تریستان و ایزوت (Tristian and Isolde) موضوع بسیاری از داستانه‌های عشقی اروپای سده‌های میانه است که از عشق به فرجام میان تریستان، از بزرگان دربار آرتور (Arthur) پادشاه انگلیس، و ایزوت دختر پادشاه ایرلند حکایت دارد. به یک روایت Mark (Mark) پادشاه کورنوال (Cornwall) و عمومی تریستان، که ایزوت را نامزد کرده بود، تریستان را نزد همسر خود می‌یابد و می‌کشد. بروایتی دیگر، همسر کینه‌توز تریستان مانع می‌شود که ایزوت جان او را نجات دهد (م).

۳۶- نظامی، همانجا، ص ۳۹۷ تا ۴۱۷.

واقع زندانی ساخت.» ۲۷

داستان در شاهنامه چنین است: «خسرو به تجمل و خوشگذرانی افتاد، اخلاق عمومی به انحطاط رفت، و پیرامونیان و کارگزاران پادشاه نایکاری پیشه کردند. شبی در آستانه درگرفتن شورش در درگاه، شیرین با رازگویی یکی از نگهبانان از توطئه آگاه شد و خسرو را پنهانی از قصر بیرون فرستاد. اما خسرو بدست سربازانش گرفتار و زندانی شد. در این گرفتاری تنها شیرین در کنار او ماند.» ۲۸

شرح ادبار کار خسرو، از باختن تاج و تخت تا مرگ او، در شاهنامه در ۳۵۵ بیت آمده که پرمجراتر و داستانی‌تر از گفته نظامی است، بویژه شرح گریز خسرو و بازگرفتار آمدن او هنگامی که می‌کوشید تا با دادن گوهرهای شاهانه خوراکی به دست آورد، داستانونوار است.

عشق و مرگ

(در سخن نظامی): «خسرو (در زندان) جان باخت. شیرین تن او را با کافور و گلاب شست و داد تا تابوتی از چوب معطر برایش ساختند و به آرامگاهش بردند. شیرویه جانشین خسرو (که از پسران او و شهبانوی پیشینش مریم است) از شیرین خواست که با او وصلت کند.

شیرین در عزای خسرو پیراهنی از حریر سیاه پوشید، خود را به گوهر آراست و به آیین به خاکسپاری خسرو رفت. اینکه شیرین برای این سوکواری خود را چون عروس می‌آراید، اندوه او را در مرگ خسرو نشان نمی‌دهد.

(اما) چون تابوت خسرو را در گور نهادند، شیرین خود را در گور افکند، بر تن خسرو بوسه داد، و آنگاه خود را کشت.» ۲۹

در تاریخ بلعمی کشته شدن خسرو بشرح آمده ۳۰، اما از مرگ شیرین یاد نشده است. شاهنامه این دو رویداد را بترتیب در ۱۵ و ۶ بیت آورده است و می‌گوید که شیرین خود را با زهر کشت. ۳۱

(بروایت فردوسی): «چون ۵۳ روز از مرگ خسرو بدست پیرامونیانش گذشت، شاه تازه فرستاده‌ای نزد شیرین روانه کرد و از وی خواست که شهبانوی او شود.

شیرین کفن پوشد و پس (نزد شیرویه رفت و) در برابر بزرگان درگاه نایکاری شاه جوان را در شوریدن برپدر (و کشتن او) سرزنش کرد و آنگاه برگور خسرو رفت. او از پیمانه کوچکی که همراه داشت زهر نوشید و به زندگی خود پایان داد.» ۳۲

۳۷- بلعمی، همانجا، ص ۲۲۵ تا ۲۵۶.

۳۸- فردوسی، جلد ۹ شاهنامه، ص ۲۸۹۱ تا ۲۹۵۸.

۳۹- نظامی، همانجا، ص ۴۱۷ تا ۴۲۴.

۴۰- بلعمی، همانجا، ص ۲۴۳ تا ۲۵۶.

۴۱-، مجمل‌التواریخ...، همانجا، ص ۸۱/۲.

۴۲- فردوسی، جلد ۹ شاهنامه، ص ۲۹۳۶ تا ۲۹۴۲.

شرح شاهنامه پیش از داستان آمدن شیرین بر گور خسرو، سه فضیلت زن را برشمرده، که آن‌ها نخست عفت و تقوی داشتن، دوم فرزند نیکو آوردن و سوم فروتنی و فرمانبردار بودن است...

با این نگاه گذرا به مآخذ یاد شده پیداست که سیمای شیرین چنانکه نظامی در منظومه خود وصف کرده، بر پایه بیان تاریخی و افسانه‌ای پرداخته شده، مایه داستان از سخن شاهنامه و ترکیب آن از ویس و رامین گرفته شده است. از سوی دیگر، از قراین پیداست که تلاش شده است تا با زدودن پیرایه‌ها و مایه‌های قصه و افسانه، که در منظومه عاشقانه بدان نیاز نیست، سیمای ناب و روشن‌تری از زن ترسیم و نموده شود.

نازک طبعی و باریک خیالی که قهرمان داستان را چشم بسته به جستن و یافتن جوان خوش سیمایی که تصویرش را دیده بود وامی‌دارد، شهزاده خانم مغرور و بلند طبع، فشار و انگیزه حسد که به دشمنی و مرگ رقیب می‌انجامد، استادی در فن عشق، زبان روان و اراده قوی درخواستن مقام بانویی شاه، مردن بخاطر عشق خسرو... همه شایسته رسم و راه زندگی زنی با مایه و اراده مردانه است. اما باز یک نکته در شخصیت قهرمان زن این داستان مبهم می‌ماند و آن رفتار شیرین با کوهکن جوانی است که از جان و دل به او عشق می‌ورزد. در یکجا دلدار زیبایی خود را برابر چشم جوان دلباخته به جلوه می‌آورد که گویی از رنج و اندوه فراق او بی‌خبر است، اما با همه زبان آوریش کمتر سخنی در پاسخ به‌ندا و تمنای عشق او نمی‌گوید.

در پایان سخن به بررسی این حکایت و رفتار بازمی‌گردیم.

۴- سیمای زن در منظومه‌های عرفانی

در حدود سال ۱۴۸۵ (میلادی) که سیصد سال از نیمه دوم سده دوازده (دوره نظامی) می‌گذشت منظومه عاشقانه «خسرو و شیرین» (جامی) ساخته شد. عرفان که اینک به همه زمینه‌های ادب پارسی راه یافته بود، به این اثر مایه داد. این روایت از خسرو و شیرین منظومه‌ایست عشقی و عرفانی مرکب از ۱۱۰۰ بیت و سروده جامی شاعر عارف ایرانی که از گویندگان بزرگ ادب قدیم پارسی شناخته می‌شود.

عنوان این اثر از نام «دو» قهرمان داستان آمده است. در اینجا به بررسی محتوای این منظومه می‌پردازیم:

عشق میان شاهزاده و دایه^{۲۲}

«پادشاه دایه‌ای جوان و زیبا را به خدمت گرفت تا از فرزندش که خدا به او داده بود نگهداری کند. این شاهزاده بزرگ شد و جوانی برومند گشت. پرستار جوان به شاهزاده مهر می‌ورزید و این احساس به عشق میان این دو انجامید. شاهزاده جوان به ندای عشق دایه پاسخ گفت و سخت دل بسته او گشت. عشق میان

۲۲- جامی، هفت اورنگ، تهران ۱۹۵۹، ص ۳۱۲ تا ۳۶۵. این داستان بطور کلی بنام سلامان واپسال شناخته می‌شود.

دو جوان با ناخشنودی پادشاه و نکوهش فرزانشان رو برو شد، پس این دو دلداره ترك شهر و دیار گفتند و روانه «سرزمین سعادت» شدند و آنجا شادمانی یافتند. چون پادشاه ازین حال آگاه شد، آنها را به قصر بازخواند، و آندو خود را به میان شعله‌های آتش افکندند. دختر جوان در آتش سوخت. اما شاهزاده زنده ماند و معنی زندگی را در آندوه فراق دریافت.»^{۴۴}

قهرمان زن داستان در اینجا دختری زیباست، و شاهزاده‌ای که به او سپرده‌اند بمانند سروی بلند بالا و میوه‌ای شاداب در باغ دل‌انگیز زندگیست. کم‌کم این هوا در دل دختر بارور می‌شود که ازین میوه شاداب بچشد، اما میوه برشاخی بلند است و دست او کوتاه، هرچند که او بهر راه می‌کوشد.

«دختر جوان گاه خود را چون عروسکی لطیف می‌نمود. ابروان را با نیل همچون شبق می‌ساخت و با کمان سیاه ابروان آرام و قرار شاهزاده جوان را نشان می‌رفت.»^{۴۵}
 «گاه چنان به‌ناز قدم برمی‌داشت که گویی بروی برودوش شهزاده می‌گذرد.»^{۴۶}
 «او بهر هنگام می‌کوشید تا نظر شاهزاده را به‌خود برانگیزد.»^{۴۷}

«دختر جوان راز و رمز بارور کردن عشق در دل عاشق را می‌دانست.»^{۴۸}
 عشق دختر جوان چنان سرکش و سوزان بود که سرانجام در دل شاهزاده اثر کرد و او نیز در بند عشق گرفتار آمد. سپس دو دلداره از آندیار گریختند و به «جزیره آرامش» رسیدند و با زیبایی گلها و نغمه مرغان خوش‌الحان رنج سفر را از یاد بردند. «اما زمانه روا نداشت که قرار و آرام آندو پایدار باشد. پادشاه حال و رفتار آنها را در جام جهان‌نما دید، و فرمان داد تا بازگردند. شاهزاده از سرزنش و تندى پدر رنج شد و چاره را در مرگ دید. پسر با دلدار خود، همچون دو رانده و پاك باخته، به صحرا رفت. آندو تلی از هیزم انباشتند و شاهزاده آنها را شعله‌ور ساخت. دیدن آتش آنها را به‌شوق آورد و دست در دست به میان شعله‌ها رفتند.»^{۴۹}

پادشاه این صحنه را پنهانی می‌دید، و در دل خواست تا دختر نابود شود و پسر از آتش برهد. همچنانکه او آرزو کرده بود، تنها شاهزاده از گزند آتش رست. بسخن شاعر: «یکی از دو دلداره چون عیار است و دیگری چون زر ناب. آنچه با زر آمیخته است در کوره می‌سوزد و زر باز می‌ماند. رگه‌ای که در زر پدید می‌آید و در آتش باز می‌شود از چیزهای دیگرست که با زر آمیخته.»^{۵۰}

دختر در شعله‌های آتش سوخت. شاهزاده جوان خود را سرزنش کرد و در آندوه ماند. پادشاه پسر را پند و دلداری داد و تاج و تخت را به او سپرد.
 شاعر در پایان داستان چنین می‌گوید: «(مراد از) آتش چیست؟ وقار و استواری، ذهن و دل آرام پیرایه‌هایی را که غریزه حیوانی نام دارد می‌سوزاند. غریزه (شهوت)

۴۴- همانجا.

۴۵- همانجا، ص ۳۳۹.

۴۶ تا ۴۸- همانجا، ص ۳۴۵.

۴۹ و ۵۰- همانجا، ص ۳۵۵.

می‌سوزد و از میان می‌رود و منطق و عقل باز می‌ماند. حس حیوانی از مایه و توان می‌افتد. شاهزاده کم‌کم به آتش فراق خو می‌گیرد، اما گهگاه نیز این اندوه رنجش می‌دهد. ۵۱

اگر به این اثر فقط چون يك قصه عشق بنگریم، دلدار جوان که خدمتگاری زیبا است جاذبه‌ای چندان ندارد. این تصور برایمان پیدا می‌آید که قهرمان زن داستان در فن دلبری چیره است و نیز سرشار از احساس، و نمی‌تواند وسوسه امیال خود را جلو گیرد. از آنجا که او به شاهزاده نوجوانی که به‌وی سپرده‌اند دل می‌بازد، عشق او از نظر افسانه‌های یونان گناه‌آمیز است. در این افسانه‌ها سوختن او در آتش کیفری آسمانی است. ازین زاویه که داستان با عشق (آسمانی) سروکار ندارد، روشن است که تصویر نمادین قهرمان زن آنرا نمی‌توان سیمای (واقعی) زن شناخت.

در داستان این شاهزاده و دایه فقط شرح زیبایی صورت و امیال نفسانی‌را می‌خوانیم؛ اما قصه‌های دیگر گاه زن زیبا را موضوع و مایه عشق پاك آن جوان وصف می‌کند. در این داستانها زن زیبا شیوه دلبری در کار نمی‌آورد. ۵۲ این مرد جوانست که به يك نگاه عاشق می‌شود، عقل و آرام می‌بازد، از خواب و خوراك می‌ماند، ترك یار و دیار می‌گوید و سرانجام در سر سودای دلدار زیبا به پای مرگ می‌افتد.

در این منظومه‌های داستانی، زنان دیگر پس از عاشق شدن شادی یا اندوه از خود نشان نمی‌دهند. این شعرها فقط قصه مکرر عشق يك سوپه را باز می‌گویند.

رونالد نیکلسن R.A. Nicolson محقق نامور انگلیسی در قرن نوزده، این شعرهای داستانی عاشقانه را «تصویر سایه جانهایی که در طلب و تمنای وحدت یافتن با خدایند» دانسته است. ۵۳ به گفته او این بدان معنی است که چون خدا و رای این دنیا جای دارد، پس جان آدمی باید که بسوی خدا برشود و این یگانه به آن یگانه پیوندد.

و نیز پژوهندگان فرانسوی میشل A. Michel و کمپ P. Camp درباره عشق دیوانه‌وار این دختر زیبا و مرد جوان نوشته و یادآور شده‌اند که وجودی که جوان طلب و تمنای او را دارد جان و جوهری والاتر است که جمال زن نماد و نشانه آن می‌باشد، هر چند که دلبر و دلدار بظاهر آن دختر زیبا و وجود جسمانی است. ۵۴ اینک به داستان جامی از عشق شاهزاده و دایه‌اش بازگردیم.

شاهزاده‌ای که دایه زیبا و باکمالش در آتش سوخته و او را در اندوه فراق نهاده بود، از مردی داننده از زیبایی زهرا (زهرة یا ونوس) شنید. شاهزاده به‌زهرها دل‌بست و در عشق او آرام یافت و از غم دوری از دایه محبوبش آسود. (بسختن جامی) زهره

۵۱- همانجا، ص ۳۶۴.

۵۲- مثلاً لیلی و مجنون، ورقه و گلشاه یا وامق و عذرا همه داستانهای عاشقانه است و موضوع منظومه‌های داستانی تغزلی می‌شود.

۵۳- رونالد نیکلسن، تصوف اسلامی، ترجمه کوچیرو ناکامورا (به ژاپنی)، نشر توکیو شیمیون شوپانگیوکو، ۱۹۸۵، ص ۱۲۱.

چیست؟ زهره نهایت و غایتی که در آن جان به «کمالات اعلی» می‌رسد و به‌حق واصل و متصل می‌گردد. عقل و نطق بمایه این زیبایی تعالی می‌یابد و سلطان عالم و آدم می‌شود. ۵۵

جامی داستان را چنین پایان می‌دهد که شاهزاده از دل بستگی به ندیمه‌اش، که رنگ عشقی لطیف یافته بود، رها می‌گردد و سرانجام آرامش راستین را در مجرد «وصول به کمالات» می‌یابد. در اینجا می‌توان دید که سیمای دایه چون نماد وسایه‌ای از باریتعالی، اگر بتوان کلمه سایه را در اینجا بکار برد، گرفته شده است.

پایان سخن

سیمای شیرین نمونه‌ای از جلوه زن در داستانهای قهرمانی و عشقی است که تصویری مردانه و رسم و رفتاری ناهمساز از زن ارائه می‌دهد. نظامی در تصویر شیرین جلوه‌ای غنی‌تر و عالی‌تر از سیمای زن در دیگر داستانهای تاریخی و افسانه‌ای پدید می‌آورد.

از سویی هم تصویر زن در غزلها با داستانهای عرفانی همچون زمینه یا انگیزه‌ای برای اعتلای روح مرد عارف بکار گرفته شده است. در میدان عرفان که روح می‌کوشد تا از قالب و سیمای خاکی زن درگذرد، توصیف عینی سیمای زن جای خود را به تب و سوز روح تعالی جوی پویای طریقت می‌دهد.

اما در خسرو و شیرین نظامی نیز گوینده در قصه عشق جوان کوهکن به‌دلدار او، (گاه) سیما و منش شیرین را در پرده نگهداشته است. چون به‌شرح نظامی از «عشق جادویی» فرهاد باز گردیم، می‌بینیم که دلداری که سخن او نیز شیرین و وصف شده است کمترین پاسخی به ندا و تمنای عشق جوان دل داده نمی‌دهد. بتعبیر دیگر، در این بهره از داستان اثری از خصلت مردوار شیرین برجا نمانده و فقط وصف رنج و اندوه فراق جوان دل داده آمده است.

با آنکه مرد جوان به شیرین دل‌باخته، آنچه که او آرزوی وصالش را دارد چیزی والاتر است. پیام شاعر اینست که جوان دل داده در تلاش و تکاپوی اعتلای معنوی است و دختر زیبا تنها وسیله و بهانه‌ای برای این تعالی جویی. ازینروست که قصه‌های عرفانی از داستان دل‌دادگی «فرهاد و شیرین» می‌گویند نه «خسرو و شیرین».

شیرین که جلوه‌ای از دل‌انگیزترین سیمای زن را در شعر داستانی عاشقانه می‌نمایند، در منظومه‌های عارفانه نمونه‌ای از عشق به‌حق یا سایه‌ای از عشق به‌خداست. امتیاز این سیمای زن اینست که دو جلوه زمینی و آسمانی پیدامی‌کند، یعنی که در نماد انسانی و نیز در نمود فوق بشری ظاهر می‌شود. هم مایه و موضوع عشق خاکی است و هم بهانه و واسطه عشق افلاکی و تعلق به ذات حق. این جلوه و جمال زن با آب و گل ادب پارسی سرشته است.

۵۵- جامی، همانجا، ص ۳۶۴.

۵۶- مثلاً در شعر حافظ تصویر و تصور فرهاد بسیار دیده می‌شود.